

(مآثر الامراء) [۷۷۷] (باب الضاء)

بلند باغ جهت بند و بسمت آنديار خليل الله خان متعلقان
 نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور پادشاهي آورد . و در سال
 بيستم در ركاب شاهزاده فتح نصاب ظفر نصيب محمد اوزنگ زيب
 باز رخصت يهاق باغ يافت . بمنزل ضحاک رسیده بود كه از والعه
 بلخ در گذشتن اصالت خان موضح پيوست . در از فرط محبت
 و افزايش وداد دل از اسباب تعاقب برگرفته زاربه گزینی اختيار نمود
 با آنكه پادشاهزاده بتعزيت شتافته مواءم شكيب افزا فرموده گفت
 كه در چنین مهت خود را از كارهای پادشاهي باز داشتن منافعي
 طریقه عقيدت و ارادت است) بخان مذکور درنگرفت . لهذا از پيشگاه
 فرمانروائي بعزل منصب و جاگير معاتب گشت . و در سال بيستم
 و يكم نقوش ندامت و پشيماني از صيمای هانش بر خوانده بدستور
 سابق بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و قبول ميوات
 و فوجداری آن از تغير شاه بيگ خان سر باند گردانیده امر شد . كه
 دولت ملازمت نا یافته از لاهور روانه تعلقه كرد . و در سال بيستم
 و دوم پدایه بخشيشگري دوم مرتقي گردید . و در سال بيستم و سوم
 از تغير جعفر خان بتفويض خدمت والای مير بخشيشگري پایه
 دولت برتر افراخت . و در سال بيستم و چهارم باضافه هزار سوار
 كامياب گشته از انتقال مكرم خان بصوبه داری شاهجهان آباد
 رخص شد . و در سال بيستم و ششم بمنصب عمده پنج هزاري
 چهار هزار سوار تحصيل بلند نامي نمود . و بهمراهی علي وردان

(باب الخلاء) [۷۷۸] (مآثر الامراء)

خان امیر الامراء بحر است کابل (که نظم آن بشاهزاده دارا شکوه و پسرش متعلق بود . و شاهزاده درین سال بمحاصره قندهار اعزام شد)
 با فوج بسیار تعیین گشت . و پس ازان [که مرزبان سوری نگر (که در کوهستان شمالی دارالخلافه است) باستظهار مصعب مکان و مضائق کوهستان از زمان سربزرگ ارانی اعلیٰ حضرت دولت تقبیل عقبه خلافت در نیافته سر نخوت می افراشت] خلیل الله خان بهالش آن خود مر مقرر گشته حکم شد . که به قبول خود رفته و خاطر از نظم و نسق آن را برداشته در بمقصد نهد . او در سال بیست و نهم از انطاع خود بدار الخلافه آمده در ماه صفر سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم با هشت هزار سوار نبردگار برة نوردی در آمد . زمیندار سر مور (که سر کوه است شمالی دارالخلافه . و بیخ از انجا بشاه جهان آباد آرد) بخلیل الله خان پیوسته کمر ارادت بخدمتگاری بر بهت و چون بدرون [که جاگانه است بیرون کوه سوری نگر بدرازی بیست کرده و پهنائی پنج کوره (که بطول یکسر آن بچون پیوسته . و دیگر بگنگ) در اطراف مواضع و محال آباد دارد] رسید از نزدیک کهیلاکهر شروع بتنهانه بندی نمود . تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گاین قلعه احداث نموده جمع را باستحکام آن برگماشت و چون بمساحل گنگ (که ازان عبور نموده بکوه در می آید)

(۲) در [اکثر نسخه] سال (۳) نسخه [ب] جنگل است (۴) در [بعضی

نسخه] هشت کوره *

(مآثر الامراء) [۷۷۹] (باب الخفاء)

رسیده جمع عبره نموده تهازه چاندنی را (که از توابع سوری نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آورند - بهادر چند مرزبان کماون بازاده خدمتگذاری بلشکر ملحق گشت *

ازان [که برسات نزدیک رسیده - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام درآمد کوهستان درگذشت - معینا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنه آنجا را (که از تبدیل دیو در آنند) سازگار نیست] خلیل الله خان بر طبق بولایغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معموری یکاک و پنجاه هزار روپیه است بشصت لک دام موافق دوازده ماه) بطریق وطن در قبول چتر بهوج چوهان (که هزار و پانصدی هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهازه چاندنی را بکوردی هر دو روز سپرده بحضور موفوز السرور معارفت نمود - و مکرر باضافه سوزان در اسپه سه اسپه سرافرازی یافت - و در سال سی و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حمل تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغییر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه (۱۰۶۸)

هزار و شصت و هشت هجری از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافه اکبر آباد شدند) خان مرزبور بهدر است شاهجهان آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلی حضرت دارا شکوه محمد امین خان مبرمخشی را بانهام نظر بند نمود آن خدمت سواالا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابله عالمگیری

(باب الحاء) [۷۸۰] (مآثر الامراء)

بهود قرار داد) از فرط اعتماد و وفور تدویس (که بآن عمده بارگاه
 خلافت گمان داشت) او را با فوج جرار برهم ^(۲) منتقل از اکبرآباد
 بددهولپور (خصم) نمود - در روز جنگ با سایر توراتیه و امرای
 پادشاهی بصره از پی میبزه قیام داشتند - و چون پنهانی عهد و پیمان
 بندگی و درست اخلاصی استوار ساخته بود در وقت گومی کلزار
 با پانزده هزار سوار تیغ زن بیزه گذار از جای خود حرکت نمود
 مگر بتدری مدافعه جانود ارزبگه (که با او بودند) دسمی جرأت
 برکشوندند - و پس از هزیمت دارا شکوه چون ظاهر اکبرآباد
 مضرب خیام عالم گیری گردید فاضل خان خانصاحبان مکرر از جانب
 اعلی حضرت سلسله جناب شوق گشته دراعی ادراک ملازمین
 برانگیخت - جناب عالمگیری سخن او بهمع رضا امغانموده ثانیاً
 بتحریر مصلحت کیشان خود کام از قدمبوس پدر والا قدر
 ابا آورد - اعلی حضرت خلیل الله خان را با اتفاق فاضل خان
 بگذارش پیغام فرستاد - خان مذکور بنابر سابقه یکتائی پیش از
 فاضل خان باریاب خلوت گشته چندان برای عکس مدعا شدافت که
 وحشمت و کافیت شاهی از یک بصد رسیده خلیل الله خان را نزد
 خود نگاهداشته فاضل خان را بی نیل مقصود بر گردانیدند - اگرچه
 میربخشی گری بدستور سابق بمحمد امین خان بحال فرمودند
 اما عمده الملک خلیل الله خان را بمنصب والی شش هزاری

(۲) نسخه [ب] باوواج جرار *

(مائراامرا) [۷۸۱] (باب الهاء)

(۲) شش هزار سوار در اسپه سه اسپه مشمول التفات خسروانه ساخته
 از اعرآباد دهلی پشالیقی جیوش منصور بتعاقب دنا شکره
 مرخص کردند - و خان مذکور باتفاق بهادر خان کوه قلمندان
 عنان مسارعت بازیس نکشید - و در همان ایام میدان بی سنه (۱۰۶۹)
 هزار و شصت و نهم هجری خلیل الله خان بصوبه داری پنجاب
 مبادی شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاری گشت
 چون کوفت او بامندان کشید بدار الخلفه آمده از شدت ضعف
 ملازمت ناکرده بسر منزل خویش فرود آمد - تقرب خان و دیگر
 حکمای پایه سریر خلافت بحکم والا بمعالجه او پرداختند - بسبب
 ازمان مرض فتور قوی بمرتبه کمال رسیده بود - باندک نقصه (۳) از
 بقدیری غذا رو داد کارش از مداوا در گذشت - دوم (چپ سنه
 (۱۰۷۲) یکمزار و هفتاد و در هجری روزگار حیاتش بسر آمد
 خلدن کان بمقتضای قدرشناسی سایه عاطفت پایه بر سر نازاندهای
 آن مرحوم افکنده بانواع تسلیه و دلجوئی نوازش فرموده میرخان
 و روح الله خان و عزیز الله پسران او را و افتخار خان و ملتفت خان
 و بهادالدین برادر زاده و سیف الله صفوی دامادش را بعطای
 خلاع فاخره برنواخته از کدورت ماتم رسیدگی برآوردند - و زوجه
 و صبیبه اش را بسالیانگه یغما هزار دریده کامیاب گردانیدند - و پسران

(۲) در [بعضی نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
 (۳) در [بعضی نسخه] نقصه (۳) نسخه [چ] هفتاد هجری *

(باب الهاء) [۷۸۲] (مآثر الامراء)

و دامادش باضافه مناصب مطرح انظار خمرورانه گشتند *^(۲)

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت
 عایه عالیه دیوبند خدمت و قدم بذنگی داشت - و آخر عمر را
 در خیر اندیشی و هوا خواهی خلیفه زمان سپری ساخت - ازین رو
 اخلاص هر یک بدولت و کامرانی کوس بلذذ نامی بر نواختند - گویند
 خلیل الله خان نصیب برادر کلان امالت خان در شت خوی نندگرو
 بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بمهم پرینده تعیین گشتند
 مهاجرت خان سپه سالار آنقدر که از اصالت خان راضی و خوشند گشت
 همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان
 نیز از ناسازی مزاجش همیشه از زخیرا خاطر داشت *

• خان دوران •

سید محمود پسر میانه خاندوران نصرت جنگ است - بدن
 فوت پدر بمنصب هزاری هزار سوار سر افرازی یافت - و بدستیاری
 اقبال و یایمردی نیکو خدمتی در تلاش جاه و دولت از برادر کلان
 سید محمد سیقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب در هزاری
 سر بر افراخت - و در یساق قندهار متلزم زکاب شاهزاده محمد
 اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم بهنگام عاودت بهمراهی
 سعد الله خان (که در استلام سد سلطنت و جهانپانی پیش آهنگی
 کرد) شرف بار یافت - و در این خطاب پدر نصیری خان چهره

(۲) صفحه [ج] انظار عایه خسروانی •

(مائراامرا) [۷۸۳] (باب الطاء)

نامردی بر افرودخت - و پس از آن تدهیذانی موبه ماله و تبولداری
 و قلعه داری (ایسین دستوری بنفت - در سال سیم بمراقبت
 موبه دار ماله) که با جمیع کهکیان آن ناحیه تعین شاهزاده محمد
 اوزنگ زیم ناظم دکن بنابر تعویق عبدالله قطب شاه شده)
 بدانجا شتافت - و پس از آن ۲۰ (که بآئین شایسته انجام گرفت)
 بمکان خود معرودت نمود - و در همین سال باز بر طبق حکم حضور
 بدکن روانه بمراهی شاهزاده مذکور در قاضی و تاراج ولایت
 عادلشاهیه جوهر مودی نمایان ساخت *

و چون سیوا و مناجی بهوفسله باشا بیجاپوریه در حوالی
 احمدنگر سو بشورش برداشته برخه محال را قاغند نصیری خان
 با سه هزار سوار باتفاق جمعی از امرا مثل کار طلب خان و ایوج خان
 بدان سو رو آورده دست و پاژی جرأت برکشاد - و بسیاری را
 از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پانده پیرگانون را
 اقامت جا بر ساخت - تا آسیب آن مفتدان بمحالات پادشاهی
 نرسد - و پس از کشایش قلعه بیدریغ و کلیدان مسامی هر یک از امرای
 کمکی از نوشته پادشاهزاده بعرض اعلی حضرت رسیده هر کدام
 از پیشگاه نوازش باضافه درخور کامیاب گردید - خان مذکور نیز
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار بلندپایگی

(۲) در [بعضی نسخه] پیرگانون (۳) در [اکثر نسخه] بدر - اما در

[اکثر جا] بیدر آمده *

(باب الحاد) [۷۸۴] (مآثر الامراء)

یافتند - در چون در یساقهای متوالیه بصدد نیکو خدمتی و فدوییت
شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشته عقیدتش با اخلص
تائب یافته و مشام ارادتش از شمامه یکجبهتی معطر بوده بعد
مخاریبه راجه جسونست چون نواحی گوالیار مضرب خیم آن شاهزاده
ظفر نصیب گشت نصیری خان از قلعه رایسین بر طبق یرایغ طالب
جبهه سامی عتبه عالمگیری شده بخطاب والای خاندانی کاه گوشه
مجاهدات باج اعزاز رسانیده - در جنگ دارا شکوه بصدداری فوج
طرح میسر اخذصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزار
پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه کلاه نشاط بر افلاک
انداخت - و او با بوخره از عساکر پادشاهی بنظام صوبه آله آباد
و تسخیر قلعه مذکور (که در زمانک و حصانک شهر ایام است
و سید قاسم بارهه از جانب دارا شکوه بصدد آن جانب قیام
داشتند - و با رجوع آگهی بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش
بخود داده سر بر خط انقیاد نهاده بر استحکام آن قلعه افزود)
دستوری یافتند - خان مذکور از کار طلبی چست و چالاک شنافته
بمقام آن پرداخت - پس ازان (که شجاع بقصد کارزار و پیکار
از بنارس گذشته نزدیک آله آباد (سید) خان دوران دست از
مقام را قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد (که بطریق منغلا
بحوالی قلعه رسیده بود) پیوست - در چون شجاع اسباب تجمل
و جاه بدان نهم و غارت داد و فوج بیاشلیقی محمد سلطان

(مآثور الامرا) [۷۸۵] (باب الخاء)

بتکامشین آن آرادا دشمن زکامی تمون گشت خاندوران نیز کیمی
شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم پاره قلعه دار آله آباد (که بنوشته
اورا شکوه ضمیمه لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن او
از پختنگاری برسم اینغار پیش از شجاع بقاعه رسیده داخل شد
و از مال اندیشی ابواب تصرف بر روی آن پاس زده (۲) روزگار بر بیست
و از موافق بیخی بندگی پادشاهی برگزید - و پس از وصول سلطان
محمد بقرب آله آباد بخاندوران (بمذاسبت آنکه قبل ازین حکومت
آنجا یافته بمحاصره قیام داشت) ملتجی گشت - و او را وسیله
مغف جرائم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهی او را مستعان
موظف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف در آورد - و بحکومت
و ایالت آنصوبه همت برگماشت - و در سال دوم چون صاحب سوبگی
آنولایت ببداد خان کوکه تفویض یافت خاندوران با ارسال فرمان
صوبه داری او تبحه پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت
و مدتی در آن آکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سنه
(۷۷۰) هزار و هشتاد و هفت هجری باجل طبعی همانجا بساط
هستی در نوردید *

• خان زمان •

• میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیری سنک - و داماد

(۲) در [بعضی نسخه] پاس زده *

(باب الخطاب) [۷۸۶] (مائتوالامرا)

بعین الدواء اصف خان خانخانان سیه سالار - بهرامی پدر بزرگوار
 کارهای نمایان و توددهای شایان بمحضه ظهور آورد - و میر شمشیر
 و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت چونچور (که باعظم
 خان متعلق بود) بمرتبه درمتمرد افکنی و سرش براندازی کوشید
 که نام مفسد دزدان ناحیه نماید - و هر جا کدے مستحکم شدید
 یا بندوری تدبیر با بدستگیری دلیری و دلاوری مذهب ساخت - اکثر
 قلعهها (که معار به بذوق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام معتد
 صرف کشایش آن نمودند) او باندک دزد از بن برانداخته نشان
 گذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و چهاربانی
 بمنصب هزاری همتصد سوار سرعزت برافراخت *

گویند در فوجداری نازبول (که سفندزار است مقرری قریب
 دارالخلافه) کارهای رستمانه کرده نامی بشجاعت و مردانگی برآورد
 و در ظاهر آن قصیه خلیل ساگر تالای بر ساخت - که تالی شاه قلی خان
 محرم را (که چهل ساله جاگیردار آنجا بود) پیش او آورد نماند
 و در سال سیم باضافه پانصدی سوارفرازی یافتند با برادر کلان خون^(۲)
 ملتفت خان تعیین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی
 توپخانه کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم آنجا پدر
 مفوض گردید - آنچه او بندر دست دزدان کارخانه نمود از سوبه داران
 نشده بود - خود را بهمه فلاح رسانید - و بتفیر و تطمیر هر دایعه

(مآثر الامراء) [۷۸۷] (باب الهواد)

وا رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و بزرگت ذخیره نمود . و کهنه
 عمل و فعله احشام را (که سالها بحمايت و رعایت بکار سازی
 و از پاشی معوض و بلاعوض گذرانیده بودند) همه را موجودی
 ساخت . و دیوار سه گز دراز و پهنا را نشانه قرار داده از هر تفنگچی
 سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گرفت . نیز هر که یکبار هم
 بدشانه نرسید او را بر طرف کرد . و برخی ضعیف و زبون را علاوه
 کم کرده نگاهداشت و بدین میغه در یک و نیم ماه مبلغ پانجاه
 هزار روپیه کفایت پادشاهی نمود . و دیانت و جزسی و کاردانی
 و معامله فهمی خود را عالیهیان ظاهر ساخت . و در سال بیست
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار و خطاب مختصر
 خان چهره افتخار برافروخت . و از انتقال عرب خان مرحوم
 بقلمنداری فتح آباد و دهانور ^(۳) مامور شد . و چون درین مدت اتامی
 دکن باظهار بزدگی و فدویت نقش حرفت یکجبهتی و اخلاص خود
 دلشعین پادشاهزاده محمد اوزنگ زین بهادر صاحب اختیار دکن
 ساخته بود در ایام فرهم خوردگی و آعوب سلطنت (که شاهزاده را
 عزیمت مستقر الخائفه اکبرآباد باقتضای وقت واجب گردید)
 او نیز کمر مرافقت بذطاق همهت چسب بست . پس از وصول
 بتلده برهانپور باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری در هزار

(۲) فصل [ب] ب عرضی و بلاعوضی و فصل [ج] ب عرضی و بلاعوضی

(۳) فصل [ب] فتح آباد دهانور

(باب الظاهر) [۶۸۸] (مآثر الامراء)

سوار و خدمت میر بخشیکری و خطاب سپهسالار خانی امتیاز یافتند . و بعد جنگ جسونک بخطاب خانزمانی و بعقابت طوغ و نقاره باذن آوازه گردیدند . و پس از نگون ساری اعلام داراشکوهی و وزیران کسائم از منصب عقابیت ایزدی بر شرفه رایست عالمگیرونی میر بخشیکری بمحمد امین خان خانف محمد معظم خان باز گردیدند . و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافه هزاری بمذصب چهار هزاری در هزار سوار مورد آوازش فرموده بقلعه داری ظفرآباد بیدر (که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب العهد ضمیمه ممالک محروسه شده بود) مرخص گشتند . و پستتر بنظام مهام احمد نگر مامور گردیدند . و در سال نهم از تغیر دارون خان قوشی بصوبه داری خاندیس رایست اعتبار بفرار داشتند . و در سال هیزدهم بمذصب پنج هزاری سه هزار سوار بصوبه داری هزار مورد مرادم گردیدند و در سال بیستم بانظمام صوبه ظفرآباد بیدر و حواسمت قلعه مذکور اعزاز انکوشمت . و بهمراهی شاه عالم سال بیستم و چهارم از دکن باجهت رسیدن استقام سندک خلافت نمودند . و در روز چوون برکاب شاهزاده بتماقبت اکبر باغی و بمالش واجهوتیه ضلالت کیش برداختند در همین سال مجددا بخدمت صوبه داری برهانپور نو تغیر امیرچ خان مقرر گشتند . و باافزایش یک هزار سوار بمذصب سرفرازنی یافتند .

اتفاتی در همین سال [که سخن هجریه (۱۰۹۱) یک هزار و نود

(مآثر الامراء) [۷۸۹] (باب العلاء)

و یک بود آ پیش از وزید خان بهر پور سنبه ای سواثی از سی و پنج
 گروه شبگیر نمود، دفعه بر بهادر پوره دو گروهی برهانپور (بخش
 دست تصرف بذاوس و مال اهل اسلام و کفره بر کشان - بوخی از
 شوقا را فرستاد جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیاری
 که سر و پا دست آنها گرفته آرازه گشتند - کاکو خان افغان (که
 بنیابین خانزمان حراست شهر می نمود) بصد دشواری شهر را
 از آسیمپ آن سنگرم محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ
 آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلای کفار (که عرض
 در مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند
 از اجبیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و درازدهم ذیقعد سال
 بیست و پنجم بلده برهانپور بوزن موکب پادشاهی رونق
 پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا نامه بدگی را باستانپور خلافت
 نورانی ساخت *

و چون درین سال غره ربیع الاول سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم
 هجری جانب اورنگ آباد نهضت پادشاهی اتفاق افتاد شاهزاده
 محمد معزالدین باقاصت برهانپور مامور شده از بهادر پوره
 رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزاده مذکور متعین
 گردید - و در همین ایام از تجیر مختار خان بایالعی صوئ مالوه^(۲)
 بخش عزیمت یافت - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

(۲) در [بعضی نسخه] سال *

(باب الخلاء) [۷۹۰] (مآثر الامرا)

یکهزار و نود و پنج هجری همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشید
 از هر عام بهره و در حسن خط شهوه داشت - انشا پر داز در سن سنیه
 دانشور و عالم فهم بود - در تمشیت مهم برهان و نبی غیرت محتاج نه
 و خوش اوضاع پسندیده اطوار جوهر شناس بود - مردم خوب فراهم
 آورد - خصوص تفنگچیان قدر انداز او (که دیدار مار در شب تار
 به تبر آتشبار دید و خاندن) مشهور آفاق است - و در فن موسیقی
 مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوی مراع
 و شیفته زنگ و رنگ بود - پری چهرگان خوش آواز و مغنیات
 شهوه ساز در خانه داشت - زن آبادی مشهور (که محبوبه
 و مرغونه ایام پادشاهزادگی خلد مکان بود) از آن زمره است - گویند
 دخراة اوست *

رزم شاهزاده بیباغ عالم آرای زین آباد برهانپور معروف
 با هو خانه با اهل محل تشریف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت
 گشت و واگشت می نمود - زین آبادی در نغمه سنجی هوش ربا
 و در شیوه دایری یکتا بود - همراه اهلیه محترمه خالزمان (که
 خاله شاهزاده میشد) آمده در عین سبر درخت انبه پر بار دیده
 بی آنکه پاس ادب شاهزاده نماید از شوخی و شنگی پیش رفت
 بر جهت - و دانه ازان بدست آورد - این انداز (که سراسر انداز
 دایری و دایری بود) شاهزاده را از خود برده هوش را

(۲) نسخه [ج] انداز دایری بود *

(مائذرا لعمرا) [۷۹۱] (باب انصار)

و یارسانی را در باخت *

* مرد *

* عجب گیرنده دامن بود در عاشق ربانیها *

* نگاه آشنایی یار پیش از آشناییها *

بهرام و سماجت او را از خالک مکرمه گرفته بآن همه زهد و درع خشک

و تفقه بحسب شیفته و دل داد او شد - و پیانه^(۲) شراب درست خود

پر کرده بار میدان *

گویند روزی او هم قدح باده بدست شاهزاده داد - و تکلیف

نمود - هر چند عاجز و نیاز بکار بود بر سر دم نیامد - شاهزاده ناچار

خواست در نوشد - آن عیاره جادو طراز خون پنهان در کشید - و گفت

غرض استخوان محبت بود - نه تلخ کامی شما باین آب پرشار و شور

و این عشق بازی بمرتبه سر کشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه

(که عذاب دای داشت) این حکایت را دستمایه سعادت

و غمازی ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مردی ریائی چه صلاح

و تقوی ساخته - خود را برای یک کفیز خاله بر باد داد - مضارا

در عین بهار گل زندگیش پژمرد - و شاهزاده را بدافع هجران بدی

مبتلا ساخت - مقبره اش در اورنگ آباد است متصل نامب کلان

از انجا (که فقدان محبوب طمانت ربای مردان است) روز موتش

طرفه تغیر جان شاهزاده شد - از فرط قاق بسواری شکار توجه

فرمود - میر حکروی عاقل خان در جلو بود - خلوت پادشاه بمرض

(۲) نسخه [ب ج] که پیانه شراب *

(باب الطاء) [۷۹۲] (مائرا الامراء)

دسانید . که باین حالت اختیار شکار مصلحت خواهد بود
در جواب خواند *
* بیت *

* فالهای خانگی دل را تسلی بخش نیست *

* در بیابان میتوان فریاد خاطر خواه کرد *

عاقل خان مناسب مقام دیده این بیت خواند *
* بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت *

شاهزاده بے اختیار رفتها نموده بیت را یاد گرفت . خانزمان در
صوبه داری برار موضع هرم را (که سه کوزه ای ایلچپور حاکم نشین
آنصوبه است) اقامتجا بر ساخته خانزمان نگر نامید . و عمارات
عالیه طرح انداخت . هذوز آثار آن نمودار است . در برهانپور هم
حویلی دارد . از پسرانش هیچکدام ترقی نگرفته در گذشته *

* خواجه عبدالرحیم خان *

وطن نیاکانش اندجان متعلقه ولایت فرغانه است . پدرش
خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود . در عهد فردوس آشیانی دارد
هذدوستان گردید . خان مذکور در ایام شباب بوفات سلطان
دارشکوه امتیاز داشت . پس از سرور آزائی خدمت حاصل ملازمت
نموده چون مزاجش بتشریح آشنا بود در خدمت پادشاه مذکور
اختصاص پذیرفته بمنصب در خور و خطاب خاننی لوای کامیاب
بر افراشته سال بیست و ششم بحجابت بمچاپور تعیین گردید . و ده

(مآثر الامرا) [۷۹۳] (باب الخاد)

معاودت از آنجا بعطای فیل مباحات اندوخت - و سال سی و دوم از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوتاتی چهارم عزت برافروخت و چون سال سی و سیوم قلمه زاهیری مفتوح گشت برای ضبط اموال آنجا متعین شد - دستور از انتقال معتمد خان داروغگی داغ و تصحیحه نیز بنام او قرار یافت - سال سی و ششم مطابق سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجری شریعت واپسین در کشید چندقا پسر داشت - دوم آنها میر نعمان خان است - که پسرش میر عبدالمغان بدکن رسیده چندی بخدمات خانگی نظام الملک آصف جاء میپرداخت - آخر خانه نشین گردید - شعر میگفت
(۲)
و عدوت تخص میگرد - ازوست *

* آهوی وحشی چشم تو چسبان زام کنم *

* پیچ و تاب دل خود را مگرش دام کنم *

از پسرانش کلانی معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل صلاحیت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری رحلت نمود - دومین میر نعمان خان که در عمل صلاحیت جنگ در جنگ مرهته بکار آمد - سیوهمین میر عبدالقادر که در جوانی بمرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ هردو بقید حیات اند - و با مقرر سطور دوستی دارند *

(۲) یا مبرک باشد *

• خان زمان شیخ نظام •

هیدرآبادی - از شیخ زاده‌های سپاهی پیشه دکن است - از پردلی و جگر داری نصیب^(۲) وافر داشت - و در دولت ابوالحسن والی تلنگانه رتبه افزای امارت گشت - و بحرداری و سرکردگی و صف آرائی و سپه کشی نام برآورد - در ایام محاصره گانگنده بسری عساکر قلمب شاهیه سر برافراخته بیرون قلعه با افواج پادشاهی زن و خورد می نمود - روزی بر سر روز چال با خان فیروز جنگ در چار شده شوز قیامت ریخت - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت هر چند پردلان فوج پادشاهی از روی جلالت خواستند (لاش یکی از مردهای خود بدست آورد) میسر نیامد - و آنها لشهای مردم خود با لاش چندی ازین طرف برداشته بردند *

و چون اقبال و نیک اختری از ابوالحسن در تافته آثار تباهی و بیدرستی هر روز در تزايد بود ازین رو دل از همراهی و دولتخواهی او برکنده بذریعه رسوخ عقیدت باستان عالمگیری ملتجی گردید چون نوکران عمده ابوالحسن از آزوری و حرص اندوزی بامید منصب و حکومت خاک بے حقیقتی برفرق روزگار خود بیخته بملازمت پادشاهی پیوستند و تا آن وقت دیگرے غیر از صاحب فوج همانند افتراق او موجب کار شکنی ابوالحسن پنداشته بیشتر^(۳) باستمالک خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

(۲) نسخه [] دانی (۳) یا پیشتر باشد •

(مآثر الامراء) [۷۹۵] (باب الخطاه)

منصب شش هزاره پفجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطای علم و نقاره و انعام لک روپیه نقد با اسپان عربی و عراقی و فیلان کتومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسروانی گردید - و پسران و اقربای او بمناصب نمایان (که چندی از آنها از چهارهزاری کم نیست) همگی بمنصب بیست و پنج هزاره بیست و یک هزار سوار ممتاز گشت و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبه ثانی سواد بیجاپور مضروب خیم پادشاهی شد اردا (که در فزون سپاهگری و سرداری یکتائی داشت) یکشایش قاعه پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود خان مذکور باقتضای داعی هوشیاری و خبرداری جواسیس خود را بآوردن اذخار سنبها (که بعد فوت پدر سر راهگی و سرداری دکن می افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بظاہر نزاع با قوم بیدراگی (که نسبت خویشی بآنها دارند) از راهی بقلعه کهنه رسیده بعد دار و مدارے بآن طایفه و در پرداختن خاطر از ذخیره قلعه در سنگم نیر نام جائے (که پیشکار از کب کلس آنجا عمارت و باغات عالیہ بنا گذاشته) آمده بیسب بساط لهو و نشاط اشتغال دارد خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کوره بود و عقبات صعب و هولناک هایل) در راه نمک خوارگی وای نعمت دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست ایلغار کرد - هرچند جاسوسان بسایها خبر کردند که فوج مغل رسید

(باب الطهارة)

[۷۹۶]

(مأثر الامراء)

آن محنت بادا سفاهت و غرور بایمای ابرو سر از تن آنها برداشت
 و بر زبان بطالت بیان گذراند - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل
 درینجا می توانند رسید - تا آنکه خان شهابت آثار پس از تحمل
 فراوان محنت و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه میرفت)
 بمصرعت برق با سه صد سوار بسر وقت او رسید - آن سرشار در بالای
 نشاء (عونت و باده نوشی باعتضاد چهار پنج هزار سوار دکنی
 نیزه گذار حمله آور شد - قضا را تیرے از شست تقدیر بکمپ کلس
 رسید - و بانداک زد و خورد آن حزب انداز طریق فرار گزید - و او
 در حوالی کمپ کلس در خزید - و خودش با کمپ کلس و بیعت
 و پنج کس از عمدهای او با زنان و دختران سوئی نام راجه برادر
 خودش (که در یکی از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو
 پسر کلاش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایگراچ
 پیداشاه رسید آن مکان بسعدنگر موسوم شد - و پس ازان (که خان
 فیروزمزد بتدابیر وائبه ازان دیوالاخ برآمد) هیچکس از اعوان
 و انصارش دست و پا نتوانست زد - در بهادر گدهه بحضور
 رسید - او را زندانی مکانات کردند - همان زمان خلد مکان از تخت
 فرود آمد - و گوشه قالین شکسته بادای سجدهات شکر سر نیاز
 در زمین ایتهاال آورد *

* مصرع *

۱۱۰۰

* با زن و فرزند شد سنبها اسپر *

(۲) نسخه [ج] پسر خودش *

(مائوالامرا) [۷۹۷] (باب الخاء)

تاریخ است - خان منصور در جادوی این شگرف خدمتی بخطاب خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب سر مباحات بپورخ برین سون - و پسران و رفقای او بافرونی مذهب و عطیة خلع سرافرازی یافتند - پس ازان خانزمان مدتی متعینة فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سی و هفتم شاهزاده بسبب عارضه استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف افزود ملازمت گشته با پسران و اقربا گرانبار غذایت و انعام پادشاهی شده بهمراهی شاهزاده بیدار بخون به تنبیه عظیم لایم رخصت یافت - و گویا در سال چهارم باجل طبیعی ودیعت حیات مستعار سپرد - کثیرالاولاد بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال آنها معلوم توان کرد - و دیگرے فرید صاحب - که همراه برادران در جنگ اعظم شاه مردانه کشته شد - و احوال امین خان نیز جدا بتحریر آمده - دیگرے حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملی مراتبی نگر گرفت - و در سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش زیر محاسبه سرکار اند - و دیگر نظام الدین خان - که حضرت خلد مکان بومیت پدرش از راه خانه زاد نوازی در حضور قربیت فرمود و همشیره راجه سامورا (که پسند افتاده بود) بنکاح او در آرد - اوضاع مغلی داشت - هیچ پسر و برادران ماا نبود - در خجماه بنیان

(باب الخاء) [۷۹۸] (مآثر الامراء)

طرح اقامت ریختن - خای از نام و نشان نبود - بهنست میگذرانید
 و در سنه (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج هجری بمقزل خاموشان
 شتابت - پسران (که باهم علانی بودند) در دعوی ترکیه پدر مدعی
 با یکدیگر منازعت داشتند *

• خالجهان بهادر ظفرچندی کوکلتاش •

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالی خوانی سمک
 سید بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشانه میگذرانید
 چون حليلة جلیلة از بشرف رضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد
 اردنگ زیب بهادر رسید پسرانش میر مظفر حسین و میر ملک حسین
 بمقام مناسب سواراژی یافته اوج پیمای دولت و امارت گشتند
 نشورنمای اولین در حضور فردرس آشیانی بود - چنانچه از احوال
 او پرتو وضوح میدهد - درین از مغرسن در خدمت شاهزاده
 تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست
 و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائی کرد - و بقصد
 بندگی پادشاهی از دکن بحضور شتافت - اعلی حضرت بمقام
 هفت مدی صد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک
 ریافت او پسندیده شاهزاده نبود در سال سیم از جناب پدر
 والا قدر فوجداری هوشنگ آباد هندیه بزام او التماس نمود
 بدین تقریب او را بجانبه عاطفت بدکن کشیدند - در سال سی

(۲) نسخه [ج] پنجاه هجری *

(مآثر الامراء) [۷۹۹] (باب الطغاة)

و یکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعه بیدر همت بکشایش حصن
کاپان بر گماشت اردا بگرفتن حصار نیلکه^(۲) مامور گردانید - پس از
وصول بمقصد با وجود آنکه متخصصان در مدافعت و صلح کوشیدند
سر سواری قلعه را بقیصر و غلبه بدست آورد - و محافظان را
با تمامی اسب و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - در آن
هنگام (که شاهزاده نوای جهان کشائی از برهانپور بصوب اکبرآباد
برافراخت) اردا بخطاب بهادر خانی مامور ساخت - از آنجا (که جرأت
و جلالت او دلنشین شاهي بود) در محاربه جسونت از پیش آهنگان
مقدمه الجیش گردید - و در صف آرائی داراشکوه بمرداری طرح
دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبی پیش رفته قریب
بهراول بیوسمت - ناگاه رستم خان دغلی با همگی فرج جرانغار
مخالف بار بر خورده بجنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور
آنچه نهایت مزایه تلاش و سپاهگری بود بتقدیم رسانیده زخم
برداشت - و بعد ازین فتح چون موکب عالمگیری از اکبرآباد بمسمت
دارالخلافه بامتزاز آمد اردا باضافه هزاری پانصد سوار برنواختند
و بتعاقب داراشکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور
شناخته بود) دستوری یافت - خان مذکور بچستی و چالاکي از آب
ستلج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور
از آن بآسانی صورت نداشت) گذشته بسطوت و صامت حمله بران

(۲) در [بعضی نسخه] نیلکه .

(باب الخاء) [۸۰۰] (بآثار الامراء)

بیدخبران ادبار گرفته آورد - آنها عذر قماسک از دست داده
 راه فرار سپردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن ^(۲) نبفشوده روی
 آرازی بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان باتفاق خذیل الله خان
 قائلان دنبال از دست فداد - در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق
 افتاد) بهادر خان بسرکردگی التمش پادشاهی انتظام داشت
 به نیروی همت داد پردلی داد - چون داراشکوه بار دیگر در اجمبر
 طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان باتفاق
 راجه جیسنگه بتکاشی آن رمیده همت گام سوخت برداشت - و چون
 آن آواره دشت سرگشتگی بولایت کچهه رفته راه بهکر پیش گرفت
 و از دریای سنده گذشته بذابر سابقه معرفتی (که با ملک جیون
 دهادر داشت) نزد او شتافت و روزی چند از تعب راه بر آسوده
 بعزم قندهار برآمد آن زمیندار حق ناشناس صلاح کار خویش در
 دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت
 حال بهادر خان بر نوشت - خان مذکور بهمهذاتی تعجیل خود را
 بدان حدود رسانید - و از او بدست آورد با راجه جیسنگه از راه
 بهکر برجذخ استعجال روانه حضور گردید - و شانزدهم ذی الحجه
 سال دوم جلوس بدارالخلافه رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز
 داراشکوه را با بصرش سپهر شکوه در حوضه سرکشانه بر مانده نیل
 نشانده از راه میان شهر و بازار بدلهلی کهنه برده بخضر آباد

(۲) نعت [ب ج] تمکین *

(آثار الامراء) [۸۰۱] (باب الخار)

در جای محفوظ نگاهداشته‌اند - در نزد بسمت و یکم شهر ذی الحجّه
سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری چراغ زندگانش خاوش
گردانیده در مقبره چنگ آشیانی مدفون گشت . خان وزیر بعیای
یکصد (اس اسپ) که بکثرت ایام اسپ بسیار از قلف شده بود
فوازش یافت - و پس از آن بقلع نساان بهادر ^(۲) بچگونگی (که بسمت
بیسوازه سر بفساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم
پارسال فرمان صوبه داری آله آباد از تغیر خاندان و منصب پنج هزار
پنج هزار سوار چهره عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگی ولایت
مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه داری گجرات از تغیر مهابت
خان بار تفویض یافت - از آله آباد عازم آندبار گردید - و مدتی
به بندوبست آن صوبه قیام نمود - و در سال شانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب شش هزار شش هزار در اسپه سه اسپه مرققی
مدارج دولت و اقبال گشت - و بعیای خطاب خانچهان بهادر
و تفویض صوبه داری دکن از تغیر دکالی شاهزاده محمد معظم لوی
بلند نامی افراخت - و خلعت خاصه و چند هزار مروج مصعوب
گزر برداران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهی مرانب
صوبت فرمودیم - خود بسازد - از کار طالبها در همین سال بایلغار
شصت کردهی سیوی بهر نسله را (که در آن ایام خلعت و تاراج
از حد گذرانیده آرامگاه و جمعیت ربای سکنه دکن بود) بشکست

(۲) در [بعضی نسخه] بچگونگی *

(باب الخاء) [۸۰۲] (مائثر الامراء)

فاحش مغلوب^(۲) و منکوب ساخت - و غنیمت فوادان بدست آوردن پس ازان (که بتاختهای متواتر و نظیره و بویژه زیاد سر پرشور و شر سیوا را پسمت و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان ممالک دکن سعی نمایان بظهور آورد - و پیشکش از والیان بیجاپور و هیدرآباد بتحصیل^(۳) در آورده مرارا بحضور ارسال داشت - پادشاه قدر شناس در جایزه کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکه رزم

و پیکار را در سال هیزدهم سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجری بخطاب خانجهان بهادر ظفر جنگ کولکناش و از اصل و اضافه هفت هزاره هفت هزار سوار و انعام کرد در دام بر امثال و اقوان سری و برتری بخشید - در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد

و هشت هجری قلعه نلدرک را (که از معظم قلاع ولایمت بیجاپور است) بصرف اسباب قلعه گیری و جنگ و پیکار مورچال از دست داد خان پنی (که ظنل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف اولیای دولت در آورد - در جنگ مورچال این قلعه محمد محسن نام پسرش بکار آمد - از انجا (که عمدگی و عالیجاهی بخود را می و خود آرائی میکند - و کار سرکردگی و کامیابی باستغنا و رعایت می انجامد - بل از کار طلبی بکهنه عملگی می برد) در پیشگاه خلافت برخی تقصیرات بوی اثبات یافته طالب حضور شده بعزل خدمت

(۲) نسخه [ب] مغلوب ساخت (۳) در [بعضی نسخه] که بتحصیل (۴)

در [اکثر نسخه] میورد .

(مائراامرا) [۸۰۳] (باب الخطاب)

و منصب و سامب خطاب و ضبط اموال از مامت و ناطق معائب
 گردید - و چون نقش سردارزش در جانب و اجانب درست نشسته
 و نام عمدگی از بدور و نزدیک رسیده و دهرین بزدگی و نیکوخدمتیا
 علاوه داشت پس از چند سال بیست و یکم بدستور سابق
 ببحالی منصب و خطاب و تفویض رتبه علیا و اعادله در امت عظمی
 آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهراجه حسونت
 به نیستی سرا در شد و خلفی ر جا نشینف نداشت جهت ضبط ملکش
 خانجهان تعیین یافت - و زیات پادشاهی بسیر جانب اجمیر
 باهتر از درآمد - و خان مذکور تکنگ پای نموده در جودهپور
 (که حاکم نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین
 ازابه بار اصقام (که اکثر صرمع بطلا و نقره بود) بعد معارفت اعلام
 خصروانی بدار الخانف آورد - و بحکم پادشاهی در جاوخانه در بار
 زیر زینهای جام جهان نما انداختند - مدتها پامال مترددین
 شد - تا نام و نشانی ازان نماند - اما بعد و بسمت آن ضاع چنانچه
 باید صورت نبسم - و شورش راجپوتیه و سرکشی رانا سرکشین
 و مانجر بنهضت پادشاهی گردید - خانجهان در سال بیست و سیوم
 (۵)

سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری از حوالی چیتور رانا از تخیور
 شاهزاده محمد معظم بنظام موپه دکن رخصت یافت - از در عین

(۲) در [بعضی نسخه] خلف جا نشین (۳) یا تکنگ یانی باشد (۴) در
 [اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخه [ج] جهت پوره

(باب الحاء) [۸۰۳] (مائوالامرا)

برشکال همت بمحاصرا قلعة سالهیر (که رفیع توین قلاع بکلانه است - و بتصرف عظیم در آمده بود) همت گماشت - و انواع قعمب و معویبت کشیده به نیل مقصود برخاسته بخجسته بنیان شتافت - میر محمد رضا لاهوری شارح مثنوی معنوی بعنوان منصب داری همراه او بود - این یساق را منظور ساخته در کثرت کل را گفته *

* مصرع *

* شده کار بیچاره کار زمین *

القصة در همین سال ماه محرم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری سغدهای سوائی از سی و پنج کرهی شبگیر کرده بیدخبر بر بهادر پوره (که در کرهی برهانپور معمور و عظیم بود) ریخته غارت کرد - کاکر خان زایب خانزمان سوبدار برهانپور با معدودے در شهر متحصن گردید - آن شقی بخاطر جمع پورههای معتبر اطراف شهر را آتش زده بخاک سیاه برابر کرد - و دران حادثه بر اکثر شرفا بے ناموسیها رو داد - برخی از غیرت قبیلہ را نه تیغ آزرده کشته شدند - خانچهان ازین آگهی از خجسته بنیان ایلغار نموده در یک شبانه روز خود را بکتل فرداپور (که سی و در کرده مسافت دارد) رسانید - و درانجا بتقریب عبور کتل چهار پاس توقف گزید - بر زبانها افتاد که بر رجوع وکیل سذبهها و تعهد مبلغ خطیر این درنگ بیوفت واقع شد - و درین فرصت سذبهها با هرچه

(۲) نسخه [ج] همراه بود *

(مائراامرا) [۸۰۵] (باب الخاء)

توانست بوداشته با جمعی از اسیران راه چوپره برگرفته بقلاع ساله پور
 شتافت - خانجهان (که می بیست از عرض راه بجانب از عذان قاب
 میشد) راه راست گرفته بپرهانیپور رسید - و این انماض یاور
 سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهی بتازگی شد
 و فرمان عتاب آمیز سرزد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب
 و اضافه بحضور رفته بود یکم نام منظور گردید - اتفاقاً در همان ایام
 شهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم (وی فرار بجانب دکن
 گذاشت - احکام بتجدیع حکام رسید - که اکبر ابتر هر طرف سر بر آرد
 سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رساندن
 چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که باران
 گرفتنش گرم زدی نموده نزدیک (سیده بود) عذان بازکشید - تا آنکه
 اکبر از کوهستان بگلانه گذشته باعانت بهیل و کوابی براهیری
 رسید - و درز سه چدن در پناه سنبها بیاسود - هر چند اخبار نویسان
 از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله یسر میر
 اسد الله فوجدار تھانیسر (که مرد بیباک بود) باعتبار خانه زادی
 و اعتمادی که داشت مفصل بر نوشتار بر ذخیره خاطر پادشاهی افزود
 و کهنه عملگی و عیاری خانجهان بر همگان ظاهر شد *

و چون سانش سنبها و گوشمال اکبر هر یک بانفراده داعی توجه
 پادشاهی بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح رایات
 عالمگیری گشت - خانجهان بتحصیر قلاع رام سیج متعلقه گاشن آباد

(باب الخاء) [۸۰۶] (مآثر الامراء)

(که در تصرف سنبها بود) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعی زیان بکار برد از خپرداری و دیدبانی قلعه دار (که از مرهت‌های آزموده کار بود) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح مورچال از چوپ و غیره (که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود) آتش زد - مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بسه کوره‌هی اردنگباد رسیدن از پیشگاه خلافت بارسال خلعت خرسند ساخته حکم شد که ملازمت در نیافته سمت پیدر رفته انامت نمایند - و هر طرف خیر آوازی اکبر برسد بتعاقب بودازد - و چون دران ایام اکبر از حدود سنبها برآمده بصواری جهاز عازم ایران دیار گردید خانجهان تذبیه اشقبا وجهه همت ساخته در سال بیست و هفتم از سی کوره قاخنده باورزش سخت ساخته جمعیت مقهوران را (که بازان فاسد بر کنار آب کشنا فراهم آمده بودند) گسیخت - و بصیاره از کفار اشرار را عرضه تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش قاراج ساخت - و بجایزه آن فرمان تحسین و آفرین از حضور امدار یافته بصوانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیری خان بخطاب سپهدار خان و محمد سمیع بخطاب نصیری خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد او جمال الدین خان بخطاب مفدر خان مورد مراحم و الا شدند *

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمحاصره بیجاپور قیام داشت

(مائراامرا) [۸۰۷] (باب الخاء)
 اورا بافامت ^(۲) نهانه ایزدی بجهت (سانیدن رسد بلشکر شاهزاده
 معکوم گردانیدند - و از همانجا آخر سال بیست و هشتم بهراهی
 شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادی رخصت
 یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش آهنگ شاهزاده گشت
 و با خلیل الله خان سرلشکر و ^(۳) حسینی بیگ علی مردان خان
 (که با سی هزار سوار جرار در مقابل عساکر پادشاهی سر نخوت
 می افراشتند) کارزارهای سترگ نمود - (در) از هنگام دمیدن
 سپید صبح کوس و کرنای ززم بلند آوازه گشته قاسه پهر بازار بیکار
 گرمی داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان
 بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشته پشته نمودار گردید - دران
 هنگام بر پهرش همت خان که هراول بود عرصه جنگ تنگ تر گردید
 هرچند از پدر طاب کهک نمود اعادی آنچه ان هجوم نموده اورا
 هاله وار در میان گرفتند که نمی توانست یک قدم برداشت - دران
 اثنا ^(۵) پرب خان ملقب بهات پتھر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه
 بود - و سنگ دستش از دور کار تیر و تفنگ میکرد) اسپ تازان
 نیزه در دست بمقابله فیل خانجهان (سیده فریاد کرد که سوار کدام
 است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهیب تمام بانگ

(۲) نسخه [ب] نهانه بزدی - و نسخه [ج] نهانه ایزدی (۳) نسخه

[ج] حسینی بیگ خاناسمان که (۴) نسخه [ب] سوار در مقابل (۵) نسخه

[ج] بزری خان یا پری خان باشد *

(باب الخاء) [۸۰۸] (مآثر الامراء)

برزد - که سردار مذم - در او فرصت نیزه اندازی نداده به تیر
توکش از زمین بر زمین انداخت - و آخر کار سواران افزایشهای مخالف
بجائی رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردد - نگاه اقبال
عالمگیری بصورتی دیگر جلوه نمود - که نیل مستی از لشکر پادشاهی
بمیان آنها در آمد - و اسبان را بچراغ پائی در آورد - و در آن که و بانا
اسپ و آدم دو سه سردار نامی بزمین سرفگون افتاده فوج
حیدرآبادی رو بگویز آورد - و با صف چدین صف آرائیها (که کوه
بعد اولی و مره بعد اخروی افواج گران را از پیش در زده برداشت)
و بدست آوردن حیدرآباد *

• بیت •

۱۰۹۷
(۲)
• شد فتح بجزگ حیدرآباد *

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والی آنجا در قلعه گلکنده
چون در اصل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن
نبرد و اول وهله میخواستند واسطه صلح شده عفو جرائم او از جناب
خلافت نمایند هر چند که امری جهالت کیش او بجزگ و پرخاش
رسانیدند در مراسم تعاتب و مراتب تاخمت و تاراج همه جا اعماض
و خود داری بکار می رفت - در این معنی در پیشگاه سلطنت علاوه
بر دماغیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون
او با پادشاه همبازی بود و سر بازی آن نسبت رضاعت (که
نصبتی است رعوت افزا) و باز پندار تفرق بخون در کار دانی

(۲) در [بعضی نسخه] بے جنگ *

(مائراامرا) [۸۰۹] (باب الخاء)

و سرکردگی خصوص مهمات دکن (که میدانست بے ار مضمی
 نخواهد شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبود (و بر
 گستاخانه عرض می نمود - و در غیبت سردیوان ناگفتنی میگفت
 و در کارهای ملکی هر چه می خواست بے محابا میکرد - اگر حکم
 حضور هم میرسید موثر نمیشد . چنانچه منوعات و منہیات^(۲)
 (که مزاج پادشاهی مصروف رفع آن بود) در لشکر او تردید
 تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آمیز رفت . اصلا در منع آن
 نمیکوشید . (روزی در جلو خانه بر سر پالکی گذاشتن میدان مردم او
 و معظم خان مغربی خانه جنگی عظیم برپا گردید - خانجهان را
 رخصت کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاشی باز دارد
 او بعد برآمدن از خود سری بمردم خود گفت - که بازار معظم خان
 تاراج نمایند - و این معنی سر باری^(۳) سرگرنایهای پادشاه گردیده
 ملامت بر ملامت افزون - ناچار بعد ازین در نخوت شکنی او
 تدبیر اندیشیده بصوبه داری هر جا که تعیین میگردد هفوز
 تمتع از فصل سالم بر نمیداشت که تغیر پیشد - و زود باز خسارت
 سفیدی می آمد *^(۴)

بالجماء آخر سال بیست و نهم به تنبیه جانت و مفسدان صوبه^(۵)

(۲) در [اکثر نسخه] رفع منوعات و منہیات که مزاج پادشاهی مصروف
 آن بود (۳) نسخه [۱] سر باری و سرگرنایهای پادشاه (۴) نسخه
 [ب] سفیدی (۵) نسخه [ب] جانت مفسدان *

(باب الخاء) [۸۱۰] (مآثر الامراء)

اکبرآباد دستوری یافت - و بانعام در کردار دام مباحات اندرخت
 و سوی همک خان (که تعیین مهم بیجاپور شده بود) دیگر پسران
 بموافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر
 فرادان و کوشش بے پایان سر نمیشد شاهزاده بیدار بخت نخستین
 خلف محمد اعظم شاه را نیز در پی آن کار تعیین نمودند - و پس
 ازان بمساعی جمیله شاهزاده ر اهتمام خانجهان سنه (۱۰۹۹)
 یکهزار و نود و نه هجری راجا رام جانت سرکودک مفسدان آن نواحی
 بزخم تفنگ درگذشت - شاهزاده بانتزاع سنسني^(۲) و دیگر مکانهای
 اهداث کرد آن شقی (مها افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان
 بصوبه داری بنگاله متعین گردید - و در سال سی و سیوم بنظم
 سوبه آله آباد مامور شد - و در سال سی و چهارم پایالت سوبه پنجاب
 رخس عزیزمت دراند - و در سال سی و هفتم حسب الطاب از لاهور
 بسجود قدسی آستان خلافت ناصیه بزدگی آراست - و باز از حضور
 بجای دیگر نشانت - تا در سال چهل و یکم در چهاردهی اسلام آباد
 برم بوزی نوزدهم جمادی الاولی سنه (۱۱۰۹) هزار و یکصد و نه
 هجری جهان گذاشتني^(۳) را وا گذاشت - چون مرض او اشتداد داشت
 خلد مکان وقت معارفت از شولاپور بنگاه ارضا بشرف عیادت نوازش
 فرمود - چون صاحب فراش بود از بهتار نتوانست برخاست

(۲) نسخه [ب] سندی و نسخه [ج] سنسني (۳) نسخه [ج] یکصد

هجری (۴) نسخه [ج] گذاشتني را *

(مآثر الامراء) [۸۱۱] (باب الخطاب)

زار گریست - که نمیتوانم دولت قدمبوس در باقیمت - و آرزوی
خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه
گذشت - تمام عمر در بندگی و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر
درین عمر آرزو باقی سمت - ثابت ادرا بقصبت نکو در درآبه پنجاب^(۲)
(که گورخانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال
همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش
چندان رشادتی نداشتند - نصیری خان مرد دیوانه مهرتبه بود
و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادی جلوس محمد شاهی در قید
حیات بود - و پیریشانی میگذرانید *

خانجهان بهادر سپه سالار سردار سالک مدار بود - بعلو
شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزونی مواد
ثروت و صوامت در نوئیان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت
و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و معتدل از
شان عالی داشت - جز از کم کمه حرف میزد - آنچه از میخواستم
خود میگفت - دیگران را جز نعم جوائی نبود - زیاده گوئی
خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس از نظم و نثر و شمشیر و جواهر
و اسب و فیل و ادویه مہی بود - فراسی غویب داشت - در
در ایام صوبه دارمی دکن با جد کلان مقرر این سطور امانت خان
میرک معین الدین مغفور (که در انوقت دیوان معتدل دکن بود)

(۲) نسخه [ب] نکو در ادبانه پنجاب *

(باب الخاء) [۸۱۲] (مآثر الاحزاب)

نقل می‌کند - که پادشاه بوقت رخصت بمن فرمود - که اگر بشنوی
 (که محمد معظم علم بغی و طغیان برافراشته) قبول خواهی کرد - اگرچه
 ازو متمسبی نخواهد شد - و اگر بغام محمد اعظم شهرت دهند زینهار
 باور نخواهی کرد - هر چند که می‌تواند بیش برد - و محمد اکبر
 طفل است - اما آنچه من متفرض شده ام این راه ناهنجار را
 غیر از اکبر دیگر نخواهد پیبود - و دران وقت اصلا از سردازی
 اکبر و اراده‌های او اثری و خبری نبود - بعد از شش ماه این
 کچه گل کرد - و دریافت درست خانچهان مطابق واقع گردیدند
 و بخدار سوری و سردازی هم طرفه دوسر داشت - بلند پروازها
 و کله بوزنیهای او مثل عالم گیر پادشاهی را (که با عزم و همت خود
 دیگر را نمی‌سنگید) به پای و قاب می‌آورد - ازین جهت بود
 که آخرها او را بے جاگیر و بے کار در حضور نگهداشتند . و برغم او
 تعریف سپاهگری و سپه کشی برخی از خانه زانان تازه بعمره آمده
 می‌نمودند - چنانچه تهور خان پسر صلابت خان و جان نثار خان
 خواجه ابوالمکارم قضا را در همان ایام اینها را با سخنانی شقی
 اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان نثار خان
 نیم جانے بتک تک پا بدر برد - و تهور خان زخمی خود را میان
 مردها انداخته عمر در باره یافت - چون این سرگذشت بعرض
 پادشاه رسید فرمود اینها همه از مقدرات است - باختیار کسی

(۲) نسخه [ب] این همه مقدرات است .

(مائوالامرا) [۸۱۳] (باب الحار)

نیمصمت - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا
عرض مکرر نمی باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سوداگری
مدتها بمن چشم زخمی نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که
مقل از قبول آن آبی سم - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانزد
مردم است - اگرچه در خوبیهها و بزرگیهای خانجهان حرفه نیست
که قریب بتواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکی مزاج هم فطری
داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدی یک دفعه به مرتبه پنجاهزاری
رسید - و بر مراتب شتی (که درین میانه عبور واقع می شود)
نگذشته بود - اما چنین پادشاهی را (که از غضب و غیرت سرزنده
ندیدخواست) این قسم نوکر بی معاذای گستاخ از حکمتها بود *

(۲)
در آخرها روزی در عدالتگاه آفتابه خرد چینی مدور
از نظر پادشاهی گذرانید - و گفت آفتابه حضرت موسی است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام - خلد مکان بران نگاه انداخته
بشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم داد - در سطر نقشه مانا
بخط در گردن آن مرقوم بود - شاهزادهها گفتند - این خط عبرانی
خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبرانی مبرانی
ندیدانم - کسیکه فروخت همچو نشان داد - پادشاه فرمود این که
(۳)
حرفه سم چنیک بد نیست *

(۲) نسخه [۱] در آخر روزی (۳) در [اکثر نسخه] معهود عظیم

(۴) در [بعضی نسخه] خشک *

• خدا بنده خان •

پسر شایسته خان امیر الامراء است - در حیات پدر و الا قدر
از پیشگاه خلافت در سال سی و ششم عالمگیری بمذنب هزاره
(۲) و فرج‌داری بهراج مضاف صوبه ادرهه سوافروزی یافته بود - بعد
(۳) از فوت پدر در سال سی و نهم عالمگیری از محال فرج‌داری
بمضور رسیده حسب الارشاد خسروانی وصلت خان مذکور با صبیحه
جملة الماک اسد خان قرار یافت *

• ع •

۱۱۰۱
* سعدین کرده اند بهرج اسد قران *

تاریخ است - در سال چهارم از تغیر در خان بمیر بخشگیری
اهدیان اختصاص گرفت - و در سال چهل و یکم بمخدمت بیوتانی
رکاب پادشاهی امتیاز یافت - و در سال چهل و چهارم از تغیر
عسکر خان حیدرآبادی بنظم صوبه بیدر مامور شد - و در سال
چهل و ششم از تغیر چین قلیج خان بفوج‌داری کرناٹک بیجاپور
دستوری یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان
ثانی بمخدمت خانصامانی پایه افزای اعتبار گردید - در هزار
و پانصدی هزار سوار منصب داشت - آخرها در احمدنگر پانصدی
در صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعه ناکزیر خلد مکان اتفاق
افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه (که بصوبه‌داری مالوه
رخصت یافته بیست کردهی لشکر رفته بود) فوراً از سنوح این

(۲) نسخه [ب] بهرمنجه (۳) نسخه [ج] در سال نهم •

(مآثر الامراء) [۸۱۵] (باب الخلاء)

مانند باردوی معالی برگشته سریر آزادی سلطنت گردید . اعیان و اذکار عالمگیری کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف غالب می نمود) موافقت او برگزیدند . و خان مذکور نیز همراهی نمود . در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بیست روز از واقعه خلد مکان رو داد - و در آن معرکه مرد آزما محمد اعظم شاه با دو پسر و بسیاری از امرای پادشاهی و مردم شاهی دلیران شربت واپسین نوشیدند) مشارالیه نیز زخمهای کاری برداشت . و باکبر آباد رسیده با آنکه زخم (و بیسی آزرده بود و ملازمت خلد منزل هم نمود) اما بد پرهیزها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت *

گویند از میدان جنگ او را با مطالب خان چون برداشته بردند عالی مردان خان کوکلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنش (که لازمه چنین اوقات است) و مردم طرف غالب بمصیبت زدهای طرف ثانی میکنند - و نمکی بر جراحتها می پاشند) میکرد . مطالب خان از ضعف نالیها میگفت که ما مجبور بودیم - و باکراه آمدیم خدا بنده خان (که بسبب زخمها پاره غشی داشت) می شنید یک دفعه در آن حالت تذد شد - و گفت خیر ما بشوق تمام آمده بودیم که زن و بچه شما را اسیر کنیم - و شما را قتل نمائیم - خدا نخواست این سر حاضر است - بهر کید که خواسته باشد بدترین جای خود باندازد - پسران داشت - اما از بطن صبیحه اسد خان نمودند

(باب الخاء) [۸۱۶] (مآثر الامراء)

یکی از آنها خطاب پدر یافته بخلاف امیرزاده‌ها (که بله و لعاب مشغول می‌باشند) در کمال صلاح و تقوی است - و بوظائف و ادراه اشتغال دارد - در حالت تحریر بدیوانی سرکار آصف جاه اختصاص یافت - و جوهر دیانت خود را (که همیشه در عالم کمیاب بوده است) بر همگان ظاهر ساخت - از ناقدان اینها بهارسائی منسوب شده معزول گردید *

• خان عالم اخلاص ، خان •

بهر ارشد خانزمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم جاوس خلد مکان همراه پدر بدوامت لازم پیوسته بمنصب شایسته قامت لیانت آراست - و سال سی و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سقبا جهد بلیغ نموده خدمت نمایان بظهور آوردن از نیز درین ترون با پدر شریک بود - از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره چهار هزار سوار و خطاب خان عالم سرمایه ناموری افزودخت - و سال سی و نهم بناضافه هزاره سوار بلند رتبه یافت - سال چهل و سیوم در جنگی (که محمد بیدار بخت را با رانا بهونسله زد) مصدر کشش و کوشش بسیار گردید - سال پنجاهم بحراست سوبه مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه (که چند روز پیش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه یافت) تعیین گردید - پس از وقوع آن قضیه ناگزیر بر قامت محمد اعظم شاه تن در داده روز جنگ با بهادر شاه بمقابله سلطان عظیم الشان

(مآثر الامراء) [۸۱۷] (باب الطهارة)

شناخته دلیرانه هماء آوردن - و جراتهای ستورگ نمود - بزخم تبر
از پا در افتاد - پسرانش یکی خانعالم ثانی - که بعد از پدر بصرداری
رسید - برگشته بسمت صوبه بیدر ارتقا در جاگیر داشت - و بطور
وطن قواز داده بود - با منکوحه خود صحبت بسیار داشت - کار و بار
جاگیر بار گذاشته بود - از نیرنگی تقدیر مهمات مذکوره فوت کرد
ام بسیار بود طاری گردیده بفامله چهار ماه خود هم منتقل گشت
(۲)
بجمع جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقد
هم معدوبه فراهم آورده بود - پس از زیاده بر نصف بضبط سرکار
در آمد - بصورت داشت - در همین احتشام خان - که در ادائل حال
بعالم بقا خرامید - پسرش احتشام خان ثانی با عم خود خانعالم
میگذرانید - و صبیحه او در خانه داشت - از یک پسر ماند - که بعد
سعی بسیار بخطاب خانعالم و قبولداری محال ارثی مذکور کاه پیاب
(۳)
شد - اما به نیرنگ سازی فاک کج رفتار در ادائل ایام شهاب
کوس سفر بباک آخرت نواخت *

• خانبهان بهادر کورگلتاش خان ظفرچنگ *

عای مراد نام کورگ سلطان جهاندار شاه است - و بدجابت
خاندان و صرف - در اران شاهزادگی بهزاج آقا جا کرده در صوبه داری
ملتان رائق و فائق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادر شاهي
بخطاب کورگلتاش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

(۲) نسخه [ا ب] بجمع جواهر (۳) نسخه [ب] از محال *

(باب الخاء) [۸۱۸] (مآثر الامراء)

و بقتل رسیدن هر سه پادشاهزاده (که شاهد سلطنت هندوستان در آغوش جهاندار شاه در آمد) بر اواصل و اضافه بمنصب نه هزاره سوار و خطاب خان جهان بهادر ظفر جنگ و خدمت میربخشگیری پایه عزت برافراخت - و محمد ماه برادر کوچک او (که بظفر خانی مخاطب بود) و خواجه حسین خان یزنا او هر یک بمنصب هشت هزاره و اولین باعظم خانی و نظامت اکبر آباد و در همین بخاندورانی و بخشگیری دوم لوامی اعتبار برافراخته و در این همان خاندوران است که اذالیک محمد اعزالدین پسر جهاندار شاه مقرر شده بمقادله محمد فرخ سیر شناخته - و از غودلی (۲) و بیجگری بدون آنکه شمشیر از نیام بر آید و خونی از بینی اهدی بریزد بانفاق شاهزاده مذکور وقت شب از لشکر برآمده راه اکبر آباد گرفت *

بالجمله کوکلتاش خان در معاصی فدویت کوتاه می نمی درزید اما چون فیمابین او و ذوالفقار خان هم چشمی واقع شده موافقت در جوش بود و در مشورت خلاف یکدیگر گفتن و باندیشه بمال کار نپرداختن شیوه لازم و طریقه واجب گردیده علاوه پادشاه وقت (که بعشق لعل کنور مبتلا بود) رسوم خبرداری و هوشیاری را خیرباد گفته بلوازم سلطنت و مراسم جهانداری نمی پرداخت گل مراد نشگفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگ (که

(۲) نسخه [ب] غره دلی *

(ماگراامرا) [۸۱۹] (باب الخاء)

با محمد فرخ سیر در سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست
و سه هجری متصل اکبر آباد (در داد) او ثبات قدم ورزیده بکار
وای نعمت در آمد *

* خاندوران امیر الامرا *

خواجه عاصم نام - از خاندان نجابت بون - نیاگانش از رستاق
بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبر آباد سکونت گزیدند - بعضی
از آنها بزمی سپاهگرمی و برخی پادشاه دوزی میگذرانیدند - برادر
کلانش خواجه محمد جعفر از فرزندان با اعتبار بون - قضیه شیخ
عبدالله واعظ ملتانی با او بتقریب مناقب خوانی ایمنه دین (که
سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه در داد) بر زبانها
ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام برده
ابتدا بمنصب قلیل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلک
یافته - در وقتی (که بعد فوت خاندان حسن الطالب پدر خود
از بنگاله عزیمت اکبر آباد نمود) و پسر خود محمد فرخ سیر را
در صوبه مذکور گذاشت) او را نیز تعینات پسر ساخت - از آنجا (که
سلیقه درست داشت - و بارقه کینت از نامیه حالش می یافت)
در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده
دخیل مهمات جزوی و کای گردید - تعاقب داران دیگر شکایت او
آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان او را بحضور خود طلبداشت
درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بمالم بقا گرفت - و سلطان

(باب الخطاب) [۸۲۰] (۱) [الامرا]

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد . و محمد فرخ سیر
بر تخمین جهانداری پا گذاشته با اتفاق سادات باره کمر عزیمت
بجنگ عم خود جهاندار شاه بر بخت (مشار الیه) خود را نزد محمد
فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم (تباط و افزونی اعتماد بداروغگی
دیوان خاص و اضافة شایسته و خطاب اشرف خان اختصاص گرفت
و چندی میر آتشی هم ضمیمه داروغگی دیوان خاص سر بر راه میگرد
و پس از آنکه محمد فرخ سیر بر عم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن
شاهجهان آباد سال اول جلوس نامبرده از اصل و اضافه به منصب
هفت هزاری هفت هزار سوار و علم و نقاره و خطاب محصم الدوله
خاندوران بهادر منصور جنگ لوای ترفع بر افراسخت . پستر (که
مابین پادشاه و سادات باره بذایر در اندازی مردم سبک مزاج
و ناتجربگی والی وقت و خود رائی سادات باره صحبت پکرنگی
مبدل بدو ردئی شد) مشار الیه (که سیر فکری ضمیمه سفیددگی
داشت) هر چند با پادشاه شریک مصلحت بود اما با سادات
نشکست - سال دوم (که امیر الامرا حسین علی خان بنظم صوبه دکن
از تغیر نظام الملک فتح جنگ بهادر دستوری پذیرفت) او به نیابت
میر بخشگیری چهره اعتبار بر افراسخت - و در همان ایام بدخشگیری
دوم از تغیر محمد امین خان بهادر سر افرازی یافت . پستر
بصوبه داری گجرات سر بلند گشته حیدر قلی خان (که بمتصدگیری

(۲) نسخه [ب] بشکست *

(مآثر الامراء) [۸۲۱] (باب الخاء)

بذکر سورت از حضور مقرر بود (به نیابت او تعلقه مذکور را سرانجام میداد *)

چون سلطنت بفروردوس آرامگاه رسید و سال اول جلوس همین
 علی خان کشته گردید و فوج همراهی او جوق جوق و سید غیرت
 خان همشیره زاده او با فوج خود در بعوا پرداخت پادشاهی آوردند
 پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه
 ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده
 بمثل هراولی تعیین یافت - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرود نشستن
 هنگامه بخطاب امیرالامراء و تفویض میربخشگیری درجه امتلا
 پیمود - مدتها باستقلال بتعلقه مذکور پرداخت - خوش وضع
 و خوش معاش بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت
 و همواره در مجالس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا
 بخلاق پیش می آمد - و با همچویشان بر خود می پیچید - هرچه
 از جاگیرش می آمد صرف سپاه (که ۵۵۵ بیش قرار بودند) می نمود
 و در معاملات پادشاهی رسم کارسازی مطلق نداشت *

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله
 خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبلغی (که تعبیر بالکوک
 توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهی فرستاد - او مبلغ
 مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانه پادشاهی ساخت

(۲) نسخه [ب] مدل هراولی *

(باب الخلاء) [۸۲۲] (مآثر الامراء)

واجبها اکثر با او قوسل داشتند - چون شورش مرهقه‌های دکن در صوبهٔ مالوه در داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجری بانفاق واجبها جهت گوشمال آن فرقهٔ ضاله حسبالحکم درانه شد - و فرجه دیگر بسرداری اعتماد الدوله تهرالدین خان بود و مقابل خاندوران مله‌زاراد هواکمر - اما کاره که باین صورت نبست صاحب گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجری (که باجی زار بدور دار الخلفه هنگامه آراست) از از بلده برآمد - باجی زار عطف عذر نمود - و سال (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری (که زار شاه بهندوستان رسید) و پادشاه وقت بعزیمت مقابله تا کرنال^(۲) نهضت فرمود (برهان‌الماک سعادت خان صوبه دار اردعه) که عقب مانده بود (منزل طولانی کرده بملازمت پیوسته - و باستماع خبر تاراجی بهیر خود بمقابله فوج ابران شدافت - خاندوران نیز با جمعیت خود بنابر کومک از عقب رسید - فوج مقابل بطریق فزایی بهیدان کشیدند - نامبرده پا قایم داشته تا مقدور درزد و خوردن کوشید - همراهانش اکثره بکار آمدند - خود هم بزخم تفنگ مجروح گشته بخیمه آوردند درز فردای آن بدیار باقی خرامید - سه پسر او (که همراه بودند) و مظفر خان برادر او (که تبعمدگی نام برآورده بود - و چنده صوبه‌داری اجمیر داشت) درین جنگ ره سپردان می عدم گردیدند

(۲) در [بعضی نسخه] کرمان *

(مآثر الامراء) [۸۲۳] (باب الخاء)

خواجه عاشوری نام پسر او (که اسیر مخالف گردیده بود) در عهد

محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتیاز اندوخته شده (۱۱۶۷)

هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بمیر آتشی و در عصر

عالمگیر ثانی بامیرالامرائی عام بلند رتبه ای افراخته پس از چندین

در گذشت *

چون مذکور نام در شاه بزبان قلم گذشته تحریر پارا احوال او نیز

ناگزیر خامه اخبار طراز است - او از ایل ترقلو (که صنفی از افشار

ترکمان است) بود - در قدیم الایام مسکن این قوم ترکستان - و در ایام

استیلای مغولیه توران از آنجا برآمده در آذربایجان توطن گزید

در عهد شاه اسمعیل صفوی بتقاریب کوچ کرده در سرچشمه مذات

کونکان محال انیورن متعلقه خراسان (که در سمت شمالی مشهد

مقدس بمقامه بیست فرسخی قرب جوار مرود واقع شده) اختیار

مکونت نمود - تولد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجری

بوقوع آمده بنام جد خود نذرقلی موسوم گردید - از آنجا [که

ادخر سلطنت سلطان حسین صفوی بذابرونیور حلیم و عدم

سیاست (که لازمه ریاست است) نسق عملداری برهم خورده

در هر سرے سودای حکمرانی و در هر خاطر تمناهای فرمانرانی

جا کرد - چنانچه در خراسان و قندهار افانذله ابدالی و غلزه

(۲) نسخه [ب] عاشور نام (۳) نسخه [ب] کواپکان - یا کولکان باشد

(۴) در [بعضی نسخه] ۱۵۵۰

(باب الخاء) [۸۲۴] (مآثر الامراء)

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستولای شدند [او در وطن خود سکه خروج زده اول با هم قومان خود (که با او طریق معاندت می بیاموزند) جنگ کرده غالب شد - پستری بصف آرائیهای متواتره افغانه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت و پس ازان بتسخیر مشهد مقدس پرداخته در سال (۱۱۴۱) هزار و یکصد و چهل و یک هجری امفهان را گرفت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری افواج روم را شکست داده مصاحبت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقه امامیه را مذهب خامس شمارند - دوم اینکه ارکان اربعه مسجد الحرام (که بایمه اربعه متعلق است) مردم این مذهب هم در یک رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفری نماز گذارند - سیوم هر سال از جانب ایوان میر حاج تعیین شود - و باعزاز و احترام او پردازند چنانکه اینکه سازای مملکت ایوان و روم نزد هر کس که باشد مطلق العنان شود - و بیع و شرای آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل همدیگر در پای تخت هر یک حاضر باشد - که امور هر مملکت بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری هر تخت سلطنت نشست - و سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بهندوستان آمد - و فردوس آرامگاه آخر بدر صلح زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طاوسی (که ساخته اعلی حضرت بود) سپرد - و سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد

(آثار الامرا) [۸۲۵] (باب الخاء)

و پانجاه و در هجری معارفت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ و خوارزم بصرف درآمد - و سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجری مردم کشک باش وقت شب در سوپرده در آمده کارار را با تمام رسانیدند - پس ازو چندی پسرانش بسوی برخاستند آخر از آنها هم جزنامه باقی نماند *

• خدا یار خان •

مرزبان سزدهه مشهور بایقی در نسب عباسی است - و لقب عشیره او بزبان سزدهه کلهوره است - و اتباع او را سرائیان گویند زیرا که اکثر این قوم از سرا اند - که ضاعه مابین بهکر و ملذان را سرا گویند - اجدادش در لباس درویشی بسر میبردند - و سلسله طریقت از سید محمد جوانپوری مهدوی نیز داشته اند - یکی از اسلاف او برتیس قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت سزدهه بودند) پیوست - و پاره اراضی بطریق مدد معاش حاصل کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوتی گرفتند - و مریدان و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغه زمینداری برآمده محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته بر قوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را در تحت تصرف آوردند - تا آنکه نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلال کای در امر زمینداری بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین محمد بو باست نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معزالدین بحکومت

(باب الخاء) [۸۲۶] (مآثر الامراء)

صوبه ملتان قامم مباحث برافراخت و زایات شاهزاده بهیوستن رسید دین محمد سر از اطاعت پیچیده بملازمت نیامد - و آخر قرآن در میان داده دین محمد را با دو کس دیگر از اقربای او طلبداشتند - و بعد از آنکه هر سه تن بدرگاه رسیدند شاهزاده فوج را تعیین کرد - تا باقی مالداران را با عیال و اطفال بسته بیازند یار محمد برادر خود دین محمد بمصرمت تمام قبائل را در شعاب جبال گذاشته مستعد بجنگ شد - و بعد از محاربه فوج شاهزاده شکست یافت - و یار محمد قوی دل شده پدرهای کوه متروم جنگ نشد - و شاهزاده بقید آن سه تن اکتفا کرده زایات معاروت بصوب ملتان برافراخت - و در ملتان حکم فرمود تا آن هر سه کس را بقتل رسانیدند - و پس ازین یار محمد بتدریج استقلال تمام گرفت - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوی دره (که مملکت وسیع از سنده و بقندهار پیوسته است) و دیگر محالات را از تصرف زمینداران قدیم بر آورده بتصرف خود در آورد و روز بروز اختر طالعش عروج داشت - و ظاهرا در عهد محمد فرخ سیر بخطاب خدا یار خان و منصب سرانرازی یافت و در اواخر عهد فرخ سیر رخت سفر بآن عالم کشید - از جمله اولادش دو فرزند رشید بودند - شایخ نور محمد و شایخ دارون - هر دو چند

(۲) نسخه [پ] هر سه تن را (۳) در [بعضی نسخه] سیو دره ها - و در [بعضی] سیوی و دهها (۴) نسخه [پ] رخت سفر بآن عالم بقا کشید .